

جلسه 67

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

حلول ماه شریف شعبان المعظم که هم بحسب ذات و هم بحسب موالید بسیار مهمه‌ای که در او واقع شده است شرافت مضاعف پیدا می‌کند خدمت همه‌ی شما گرامیان تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال توفیق عنایت بفرماید که از این فرصت استثنائی در زندگی بتوانیم بهترین بهره‌ها را ان شاء الله برای تقرب به حق تعالی داشته باشیم ان شاء الله!

خب بحث در دلیل نظریه‌ی ثالثه بود، نظریه‌ی ثالثه می‌گفت به این‌که آن مواردی که شخص اعتباری متمثل می‌شود در یک شخص حقیقی مثل دولت آن‌جا قبول داشتیم، مواردی که این‌چنین نیست به اندازه‌ای که دلیل قائم شود می‌پذیریم، مازاد بر آن نمی‌توانیم بپذیریم، هر مقداری که دلیل اقامه شد که در زمان بله می‌پذیریم و الان فلا. برای اثبات این مطلب به روایات تمسک شده و مستدلاً ظاهراً این روایات را شاید به دو قسم تقسیم فرموده. «القسم الاول روایات جواز تصرف فی اموال السلطان و عماله» که حالا عماله در متن، در عنوان نیامده ولی در بعد العنوان ذکر شده. روایاتی که ذکر می‌کند بر جواز تصرف در اموال سلطان و عمال سلطان که خب هم سلطان یک عنوان اعتباری است که بر شخص منطبق می‌شود هم عمال السلطان یک عنوان اعتباری است که بر اشخاص باز منطبق می‌شود. این قسم اول است در مقابل ثانی که در صفحه‌ی 112 می‌آید «القسم الثانی روایات جواز العمل اجهزة الحكومة الجائرة» روایات قسم ثانی روایاتی است که می‌گوید در دستگاه حکومت جائره می‌توان عمل کرد البته به نفع شیعیان و مسلمین و این‌ها. این‌جا فقط تصرف در اموال است، دولتی نیست، می‌رود مهمان می‌شود مثلاً، جایزه‌ای می‌گیرد، خودش توی دستگاه دولت نیست، این طایفه‌ی اولی این‌ها هستند، طایفه‌ی ثانیه این است که نه می‌رود جزء عمال دولت می‌شود، جزء کارگزاران دولت می‌شود و دلیل می‌گوید جایز است. آن هم قسم ثانیه. حالا این روایات قسم اول

خودش تصنیف می‌شود به پنج طائفه، روایات قسم اول خودش پنج طایفه هستند. می‌فرمایند که «دراسة الاستدلال بهذا القسم من الروایات» بررسی استدلال به این قسم از روایات «یلزم لأجل دراسة الاستدلال المذكور تصنیف هذه الأخبار، ثم تقییم دلالة كل صنف منها على المدعى و صحته» لازم است برای بررسی و درست استدلال مذکور تصنیف و تقسیم این اخبار سپس تقییم دلالت بر ارزش‌گذاری دلالت هر صنفی از آن‌ها بر مدعا و صحت دلالتش بر مدعا که آیا دلالتش بر مدعا صحیح است یا صحیح نیست.

خب «الصنف الأول: الروایات الناظرة لبيان الحكم الظاهري» طایفه‌ی اولی یا صنف اول از قسم اول عبارت است از آن روایاتی که حکم ظاهری را دارد بیان می‌کند، می‌گوید وقتی نمی‌دانی که آیا این مالی که داری در آن تصرف می‌کنی از سلطان گرفتی یا از عمال سلطان گرفتی، مالی که نمی‌دانی این مغضوب هست یا نه؟ به زور از مردم گرفته شده یا نه؟ وقتی نمی‌دانی اشکال ندارد، خب هر حکمی که موضوع شک باشد؛ شک در این باشد که حرام است یا حرام نیست می‌شود حکم ظاهری دیگر. پس این طایفه دارد حکم ظاهری را بیان می‌کند. «توجد قرينة في بعض هذه الروایات على إرادة الحكم الظاهري» یعنی حکم در زمان شک و جهل در این که آیا این مغضوب مال مردم هست؟ نیست؟ و امثال ذلك «كموتقة إسحاق بن عمار: قال: سألته عن الرجل يشتري من العامل و هو يظلم» سؤال کردند از مردی که می‌خرد از یکی از کارگزاران سلطان و طاغوت «و هو يظلم» و حال این که این عامل اهل ظلم است «قال يشتري منه ما لم يعلم أنه ظلم فيه أحداً» حضرت فرمود که بخرد از آن عامل «ما» متاعی را که این «ما»ی موصوفه است، متاعی را که نمی‌داند آن عمل ظلم کرده است در رابطه‌ی با آن متاع کسی را. وقتی نمی‌داند آیا راجع به این مطلب کسی به کسی ظلم کرده یا نه؟ آن عیب ندارد، آن را بخرد ...

س: متاع شخصی

ج: حالا فعلاً توی شخصی نیست حالا می‌خواهیم ببینیم، حالا فعلاً فی؟؟؟7 اهمال و اجمال بگذارید تا توضیحاتش بعد می‌آید.

خب «فی هذا الحديث و عبارة ما لم يعلم» این عبارت «ما لم يعلم» وقتی نمی‌داند، این عبارت در این حدیث قرینه است بر این که حکمی که ذکر شده است در این حدیث حکم ظاهری است دیگر، حکم در ظرف شک است، در ظرف جهل و ندانستن است «وَأَنَّ ظلمَ العاملِ في مفروض السؤال لا يمنع من الأخذ ما لم يوجب العلم برسمية المال المأخوذ» و این کلمه‌ی «ما لم يعلم» در این حدیث شریف قرینه است بر این که ظلم عامل در مفروض سؤال این منع نمی‌کند و مانع نمی‌شود از اخذ نمودن چیزی را که «لم يوجب» آن ظلم او و ظالم بودن او، علم ما را به رسمیت مالی که اخذ گردیده می‌شود از او. یک وقت انسان می‌داند که این ظلمی است که می‌داند در اثر این ظلم این مال به دستش آمده، مثل اشرار مثلاً، همین الان دید که سر مثلاً مرز است آمد مال مردم را گرفت به عنوان اشرار که خیلی روایات اشرار زیاد داریم که خیلی روایات سختی است، خب آن مال جایی است که ولایت امر نباشد، جائز حق ندارد از مردم، خب این حالا همین الان از این گرفته دارد می‌دهد به این آقا یا می‌خواهد از او بخرد، خب این جا می‌داند؛ اما یک وقتی هست نه این جور نیست احتمال می‌دهد توی یک معامله‌ی صحیحی این به دست آورده مثلاً «و يمكن التمسك بهذه الروایات للقول بملكية الدولة و نفوذ تصرفات الدولة بتقريبات عديدة، منها» به تقریبات متعددی می‌شود تقریب کرد دلالت این روایات، این سری روایات را «التقريب الأول و هو تقريب بيتني على المقدمات التالية»

س: ??? 9:19 مال مخلوط به حرام نمی‌شود؟

ج: نه مخلوط نیست می‌داند توی اموالش هست ...

س:

ج: بعض اموالش آره ...

س: بعض اموال؟

ج: بله، علم اجمالی اگر کسی داشته باشد بله.

حالا حضرت فرمود آن که نمی دانی، حالا مثلاً آن که نمی دانی حالا سواء این که علم اجمالی هم داشته باشی که بعضی اموالش را؟؟؟ یا علم اجمالی هم نداشته باشی، آن که نمی دانی اشکال ندارد، مفهومی این است آن که می دانی اشکال دارد آن را نخر.

س: آقا علم اجمالی هم باشد ...

ج: حالا مختلف است، جاهایش مختلف است گاهی محصور است گاهی محصور نیست. گاهی از محل ابتلاء خارج است بعضی هایش، محصور هم ولو باشد ممکن است از محل ابتلاء خارج باشد.

خب تقریب اول مبتنی بر سه مقدمه است. مقدمه اول این است که همین که حضرت دارد می فرماید آن که نمی دانی بخر، معلوم می شود ید او را ید مالکی قرار داده که یعنی ید بر آن دارد، تو هم که خبر نداری، خب این که ید برایش داده علامت این است که ملکش است بما أنه عامل بما أنه سلطان ملکش است. دو این که از این که فرمود که «ما لم يعلم أنه ظلم فيه احدا» آن که نمی داند ظلم کرده، ظلم عرفاً یعنی کجا؟ آن جایی که با زور و جبر و اسلحه و این ها گرفته باشد دیگر. اما آن جایی که رفته معامله عادی کرده آن هم به رضایت خودش آمده یک زمینی را خریده مثلاً، چیزی را خریده و امثال آن، این را که کسی به آن نمی گوید ظلم؛ ظاهر ظلم این است که عنوةً بلا استحقاق، بلا حق، ظلماً، غضباً این کار را کرده باشد. اما آن جایی که معامله متعارفه عرفیه انجام داده آن مشمول ظلم فيه نمی شود، این هم مقدمه ثانیه. مقدمه ثالثه، مقدمه ثالثه این است که حضرت اطلاق دارد کلامشان، آن که نمی دانی در آن ظلم کرده دیگر عیب ندارد بخری اطلاق دارد. سواء این که مال شخصی اش است که دارد می فروشد یا نه مال شخصی اش نیست اموال دولتی است به عنوان عامل دولت یا سلطان به عنوان سلطان دارد می فروشد که اگر این آخری را اول می آوردیم بهتر بود این مقدمه ثالثه. بگوییم آقا این روایت اطلاق دارد می گوید آن که نمی دانی اشکال ندارد درست؟ حالا سواء این که آن که نمی دانی مال شخصی اش هست و نمی دانیم آیا، یعنی به عنوان مال شخصی دارد می فروشد و نمی دانیم یا حالا غضب از کسی یا دزدی کرده یا به ظلم گرفته یا نه، می دانیم مال شخصی اش نیست، دارد یک امر، زمین دولتی می فروشد، یک متاع دولتی می فروشد یک این جور چیز.

این مقدمه‌ی اول که ما از آخر می‌آییم، می‌گوییم این مقدمه، پس این اطلاق را که این روایت این اطلاق را دارد. دو: این که امام علیه السلام فرموده این اشکال ندارد معلوم می‌شود ید علامت ملکیت است هم در نسبت به امور شخصیه و املاکی که شخص به عنوان خودش تحت یدش است هم املاکی که به عنوان یک سمت تحت یدش است، سلطان به عنوان سمت سلطانیه یک اموری دستش است، وزیر به عنوان وزارت فلان یک اموری تحت یدش است، مدیرعامل به عنوان مدیرعامل یک اموالی تحت یدش است، این‌ها اماره‌ی ملکیت است. خب از آن طرف هم پس بنابراین این روایت دلالت می‌کند که به دلالت التزام که امام که می‌فرماید اشکال ندارد معلوم می‌شود ید این‌ها را قبول فرموده که ید این‌ها علامت ملکیت است. و مقدمه‌ی دیگر هم چی بود؟ این بود که این انصراف دارد از آن‌جایی که این ظلمی که در این روایت واقع شده انصراف دارد از آن‌جایی که نه به‌طور عادیه دارد می‌فروشد عنوای و ظلمی و ستمی و زورگویی در آن نبوده. خب وقتی این مقدمات ثلاثه را ضمیمه کردیم در این حدیث شریف پس از این حدیث می‌فهمیم که دولت و حالا چه سلطانتش، چه عمالش همه‌ی این‌ها معاملات‌شان به عنوان اشخاص اعتباری شرعاً لا بأس به. این استدلال تا این مناقشاتش را بعد بگوییم.

«التقریب الاول، هو تقریبٌ یبتنی علی المقدمات التالیة: الف) إن تجویز شراء المال من المشکوک فی ظلّمه» ترخیص و تجویز نمودن شارع، خریدن مال را از کسی که مشکوک است در ظلم نمودنش، این تجویز از چه بایی است؟ از باب جریان قاعده‌ی ید است در اموال این عامل، حالا چه اموال شخصی است چه اموالی که به عنوان آن سمت و جهت دولتی تحت یدش است. این چه دلالتی، این تجویز از این باب است، از کجا می‌فهمیم از این باب است؟ گفتیم به دلالت التزام می‌فهمیم، چون در حدیث که تصریح به این جهت نشده این از باب دلالت التزام فهمیده می‌شود.

«ب) یفهم من عنوان الظلم فی الحدیث» که فرمود «ما لم یعلم أنه ظلم فی احداً»، «یفهم من عنوان الظلم فی الحدیث عرفاً» چی فهمیده می‌شود عرفاً «أنه مال أخذ عنوةً من أهله» مالی است که اخذ شده جبراً و زوراً از اهلس یعنی از مالکش یا کسی که در اختیارش بوده شرعاً، وکیل بوده، وصی بوده، ولی بوده یا مالک بوده

«أو ما يشبه ذلك من اهله ما اخذ عنوة» یا «ما يشبه» این عنوة که حالا الان نیامده اما مثلاً یک فرض کنید که صحنه‌ای را ایجاد کرده مردم می‌ترسند، به زور خودشان هم می‌آیند می‌دهند ولی معلوم است که راضی نیستند، حالا یک وقت به زور از چنگش می‌شود عنوة می‌شود، یک وقت نه یک حالتی ایجاد کرده مردم می‌ترسند به خاطر این جهت می‌روند می‌دهند. «و لا يشمل» این عنوان ظلم شامل نمی‌شود مال مأخوذ به معامله‌ی بین طرفین را، که نه عنوه‌ای در کار نبوده و ما یشابه العنوة در کار نبوده، عادی آمدند معامله کردند. «ج) هذا الحكم مطلق» این که حضرت فرمود اشتراؤه، آن چیزی که نمی‌داند، نمی‌داند ظلم در آن شده یا نه، این اشکال ندارد این حکم مطلق است، شامل می‌شود «أيضاً ما إذا كنا نعلم أن المال ليس ملكاً شخصياً لذلك العامل» آن جایی که می‌دانیم ملک شخصی‌اش نیست، این به عنوان آن سمتی که دارد مال دولتی را دارد می‌فروشد بحساب، «و أنه مردد» آن جایی که نمی‌دانیم ملک شخصی است و آن مال مردد است «بین أن يكون من أموال الدولة أو من الأموال المأخوذة ظلماً.» مالی که مردد است که مال دولت است یا از اموالی است که ظلماً اخذ شده. «فعلى ذلك» بعد از این که این سه مقدمه را به آن توجه کنیم «يستفاد من الحديث أنه إذا تردّد المال الذى بيد العامل بين أن يكون من أموال الدولة أو المأخوذ من الناس ظلماً و عنوة» این جا «جاز اشتراؤه» جاز اشتراؤه؛ اشتراء و خریدن آن مال درست است، جایز است «بعد البناء على أنه ملك للدولة بمقتضى قاعدة اليد فثبت» قاعده‌ی ید را در آن امر الف گفتیم. «فتثبت ملكية الدولة و نفوذ تصرفاتها.» بنابراین علی ضوء این روایت اثبات می‌شود مالکیت دولت بر این که تصرفاتی که دارد می‌کند الان به شما می‌فروشد و شما می‌خرید تصرفش هم جایز است، هم مالک است هم تصرفش جایز است، هر دو ثابت می‌شود. این تقریب استدلال به این صنف.

«مناقشة التقريب الأول المناقشة الأولى: هذا التقريب قابل للتأمل، إذ يمكن القول بأن السؤال فى الحديث ناظر إلى جهة ظلم العامل، و هل أن ظلمه مانع عن جواز الشراء منه أم لا؟» اشکال این است که این آقای سائل توی ذهنش بود که آیا این که این بالاخره اهل ظلم است یک جاهایی ظلم می‌کند، مال مردم را می‌چاپد، به زور می‌گیرد این مانع این هست که ما برویم با او معامله بکنیم؟ مثلاً یا این مثل آدم‌هایی می‌ماند که مثلاً دارد

با فلان طائفه کسی که روایات داریم مثلاً با فلان طایفه معامله نکنید، یا کسی که متهم است می‌گوید با او معامله نکنید، این توی ذهنش شاید این بوده که کسی که ظلم‌کننده است حالا به جهات دیگر کار ندارد که این مال الان مردد است یا نه، شاید هم می‌داند مال خودش است، ولی چون این آدم ظالمی است لعلّ شارع منع بکند بگوید با آدم ظالم معامله نکنید او را بایکوت کنید که مکانت اجتماعی در جامعه نداشته باشد و ببیند کسی با او معامله نمی‌کند کم‌کم متنبه بشود دست از ظلم و کارهای بدش دست بردارد. لعل این باشد، از کجا شما می‌گویید که این آقای سائل این اسحاق بن عمار نظرش به این بوده که این مالی که من دارم می‌خرم مردد است؟ نه، شاید نظرش به این جهت نیست، نظرش به این است که این ظالم است، آیا معامله نمودن با ظالم ولو ملک شخصی خودش را دارد می‌فروشد، می‌دانیم، معامله‌ی با ظالم چه جور است؟ شاید این را دارد سؤال می‌کند.

س: جواب؟ خود حضرت جواب همین مناقشه است.

ج: که چی حضرت فرمودند؟

س: این جا حضرت می‌فرمایند که؟؟ 20

ج: آره، می‌گویند ظالم اشکال ندارد دیگه، حضرت می‌فرمایند اشکال ندارد مگر یک مالی که بدانی ظلم کرده در آن.

س:؟؟ معادل را درست است بگیرد یا درست نیست؟ بعد می‌فرماید مالی که ...

ج: سؤالش چی بود؟ سؤالش این بود که «أنا رجلٌ یشتري من العامل و هو یظلم»

س:؟؟ حضرت می‌فرمایند اگر ظلم؟؟ نکرده مشکل ندارد.

ج: من هم به نظرم می‌آید که ظهور سؤال سائل به تناسب حکم و موضوع که عامل را گفته، و الا می‌گفت که أ یشتري من الانسانی که ظلم می‌کند، این که عامل را آورده توی کار، این بعید نیست که بگوییم همان جهت در نظرش بوده.

س: درست است. در ذهن صاحب اموال هر چه می‌خواهد باشد.؟؟ پاسخ امام ...

ج: امام دارد آن را جواب می‌دهد دیگه، سؤال او را دارد جواب می‌دهد. تطابق سؤال و جواب ...

س:؟؟

ج: نه، مورد غیر از این است. یک وقت از مورد سؤال می‌کند امام علیه‌السلام، کلی می‌فرمایند. آن جا می‌گوییم بله. «أما العبرة بعموم الوارد لا بخصوصية المورد» آن جایش درست است. اما اگر اصلاً سؤال سائل، می‌گوییم آقا، سؤال سائل این است. وقتی سؤال سائل این شد حضرت می‌فرمایند ظلم مانع از صحت معامله نیست. از این حیث دارد می‌فرماید. درست پوشیده دیگه اشکال ندارد. اصلاً دیگه محل سؤال نیست. هذا ...

س:؟؟ به شیخ اول می‌گوید می‌کن. یعنی می‌خواهد بگوید احتمالی فقط ...

ج: بله. یعنی یک احتمالی است که ظهور را از دست ما می‌گیرد دیگه.

س: ...

ج: بله، بله. ظهور مساوی با آن، ظهور احتمال را از دست ما می‌گیرد. حدیث مجمل می‌شود. یعنی نمی‌دانیم این را می‌خواهد بگوید یا آن را می‌خواهد بگوید؟

س: اگر بخواهیم ظهور احتمال ...

ج: بله، نمی‌گوید ظهور در آن طرف دارد. می‌گوید می‌کن القول، پس بنابراین حدیث مجمل می‌خواهد بگوید می‌شود.

«هذا التقريب قابل للتأمل، إذ يمكن القول بأن السؤال في الحديث ناظرٌ إلى جهة ظلم العامل»، نه عامل بودنش که دولتی است، نه، جهت ظلمش. و حالا می‌خواهد بگوید ظلم باعث می‌شود که ما به آن معامله نکنیم. به این جهتش کار دارد. «وهل أن ظلمه مانع عن جواز الشراء منه أم لا؟» این ظلم کردنش باعث می‌شود که ما جایز نباشد که چیزی از او بخریم. أم لا؟ مثل این که مثلاً یادتان باشد سابقاً پیسی را آقایان می‌گفتند اشکال دارد خریدنش. چرا؟ گفتند چون این کارخانه‌ای که پیسی درست می‌کند می‌فروشد مال اسرائیل است، منافعش مال آنها است. این چون آدم ظالمی است، و الا یهودی که، یهودی که ظالم نباشد و این‌ها که اشکال ندارد با آنها معامله کردن. حضرت امیر سلام‌الله علیه شاید به حسب نقل آن 25 سالی که

خانه نشین بودند گاهی کارگری می کردند شاید برای ... به حسب نقل برای یهودی مثلاً. اما اشکال در آن جایی است که یک آدم ظالم است که جهان خواری دارد می کند، ظلم دارد می کند، چه می کند، چه می کند، می شود با این معامله کرد. المنجد هم یک وقت همین جور بود. المنجد لغت. المنجد هم می گفتند اشکال دارد به قولی می گفتند مال صهیونیست ها است. توی جوانی و نوجوانی ما آقایان اشکال می کردند در این ها.

خب «ولیس فیه نظرٌ إلى جهاتٍ أخرى لنقول إن إطلاقه» اصلاً لیس فیه در این حدیث و در این سؤال سائل، به سؤال برمی گردد. لیس در این سؤال سائل در حدیث، نظر به جهات دیگر که آیا مال خودش است یا مال دولت است؟ به این هایش کار ندارد که بگوییم اطلاق دارد. حیث سؤال این ها نیست. حیث سؤال این است که فقط ظالم است. ظالم بودن مانع می شود یا نمی شود؟ به جهات دیگرش کار نداریم. پس بنابراین لیس فیه در این سؤال نظر به جهات دیگر تا این که «لنقول أن إطلاقه» این لام به معنای حتی است. «لنقول أن إطلاقه» یشمل فرض علمنا بعدم ملکیتة الشخصیة» تا این که بگوییم اطلاق این روایت شامل می شود. فرض علم ما به این که ملک شخصی اش نیست و ملک دولتی است تا بعد استفاده کنیم حالا که ملک دولتی اشکال ندارد پس معلوم می شود دولت مالک است. پس شخص اعتباری می شود مالک باشد. نه، ربطی به آن ندارد. «ومن هناک تستفاد»، خب «یشمل فرض علمنا بعدم ملکیتة الشخصیة و من هناک تستفاد مشروعیة» که اگر این اطلاق را داشت استفاده می شد مشروعیت تصرف آن عامل تحت عنوان عامل بودنش که یک شخص اعتباری می شد. این مناقشه ی اول.

المناقشة الثانية:

«بالإضافة إلى المناقشة السابقة، هنا مناقشةٌ أخرى لهذا التقريب وهي أن عنوان ظلم فيه أحداً وإن كان منصرفاً إلى العنوة وأمثالها، ولكن الفهم العرفي».

اشکال دوم این است که قبول! این مقدمه ی ثانیه ای که شما گفتید که «ظلم فيه احداً» انصراف دارد به ظلم های این که چپاول کند به زور و به این ها بگیرد. این را قبول داریم. ولی معلوم است که این ها موضوعیت در نظر سائل ندارد. سؤالش این است که ما می دانیم یک مال هایی دارد می فروشد که مال خودش نیست. ظلم

اگر گفته از باب مورد بوده، طریقت است. اصل سؤال این است. که آیا می شود از کسی که متاع هایی که می فروشد که ما احتمال می دهیم که مال خودش نباشد. حالا چرا مال خودش نیست؟ یا به خاطر این که ظلماً به دست آورده یا این که نه، جاهلاً یک معامله ی عقد فاسدی جاهل بوده، در یک معامله ای به عقد فاسد این را به دست آورده. ظلم نکرده، ولی نمی دانسته چنین معامله ای باطل است مثلاً، به دست آورده و هکذا. یا اشتبهاً یک مال دیگری را دارد می فروشد، خیال می کرده مال خودش است مثلاً. حیث سؤال، این خیلی مهم است که ما در روایات و این ها باید به آن توجه بکنیم. گاهی یک عنوانی مأخوذ در روایت است ولی معلوم است که این از باب مثال است، خودش موضوعیت ندارد. این جا که عرض می کند خدمت امام، عاملی است که ظلم می کند، برای خاطر این است که یعنی این معمولاً در عامل ها، آن زمان ها به خصوص این جور بوده که این ها خیلی چون زور داشتند و اسلحه داشتند و این ها، مردم هم ضعیف بودند و این ها. می آمدند چی می کردند، حالا اموال آن ها را می گرفتند، چه می کردند. همان رضاخان می گویند دیگه، وقتی که فرار کرد چهل هزار و خرده ای سندهای املاک مازندران و گیلان و این ها و کجا و کجا و این ها و آن ها را، همه را. خب ظالم ها این جور هستند دیگه حالا. این مقصود سائل این جا این است. می فرمایند که، حالا:

«المناقشة الثانية: بالإضافة إلى المناقشة السابقة»، این ها اضافی است. این ها را لازم نبود این جا بگوییم. به اضافه آن... خب معلوم است ... این چرا گفته؟ من احتمال می دهم شاید توی آن مثلاً مکالمات بحثی گفتند خب علاوه بر آن اشکال یک اشکال دیگر هم هست. حالا مترجم به چیز این جور ترجمه کرده. و الا این که دیگه این که گفتن ندارد. خب بله، آن را چه کار ... شاید برای این می خواهد بگوید که یعنی یک وقتی ما اشکال علی سبیل التنزل می کنیم. یعنی اگر از آن هم چشم، از آن چشم می پوشیم. آن اشکال وارد نیست ولی این اشکال دوم وارد است. یک وقت واقعاً می گوئیم نه، در کنار اشکال اول اشکال دوم هم وارد است.

س: ... 28:21

ج: بله؟

س: ...

ج: این می خواهد بگوید که نه، در کنار اشکال اول ما نمی خواهیم از آن صرف نظر کنیم. بگوییم حالا از آن چشم پوشیدیم، یک اشکال دیگر. نه، از اشکال اول چشم نمی پوشیم. می گوییم در کنار اشکال اول یک اشکال دومی هم وجود دارد. اگر این مقصود باشد حالا خیلی ... ولی بهتر است دیگه این را خط بکشید روی آن، این را باید اصلاح کنند در چاپ بعد.

«بالإضافة إلى المناقشة السابقة، ها هنا مناقشة أخرى لهذا التقريب» برای این تقریب اول. «وهی» این مناقشه دوم این است. «أنّ عنوان: ظلم فيه أحداً» که امام علیه السلام فرمود «وإن كان منصرفاً إلى العنوة وأمثالها»، بله، ظلم به این چیزها انصراف دارد. این از آن فهمیده می شود. «ولكن الفهم العرفي مع ملاحظة مناسبات الحكم والموضوع» اما فهم عرفی با توجه به مناسبت حکم و موضوع که حالا ظلم کردن که خودش بما آنه ظلم اثری ندارد که معامله باطل باشد یا نه، اصل مال این است که مال او نیست. سلطان بر او ندارد، ولایت بر او ندارد، خب این فرقی نمی کند که حالا به خاطر ظلم گرفتن باشد یا به خاطر این باشد که مسئله بلد نبوده، مال مجهول المال است. در یک معامله فاسدی یک مالی به او منتقل شده. یا اشتباه دارد می کند. خیال می کند مال خودش است. عبا مال خودش نیست، مال رفیقش است، برای او دارد می فروشد و امثال ذلك. «یری أنّ هذا المورد لا خصوصية فيه، وأنّ المناط هو أنّ المال المأخوذ لا ينتقل إلى ملك الآخذ» ملاک این است که این مالی که أخذ گردیده شده است این منتقل به ملک آخذ عنوة نشده.

س: ...

ج: بله؟ «وأنّ المناط هو أنّ المال المأخوذ لا ينتقل إلى ملك الآخذ» این همین؛ عنوة هم نمی خواهد. حالا ملاک این است نه عنوة. عنوة آن هم زائد است. ملاک این است که می خواهد بگوید آقا، این مال به این منتقل نشده که دارد می فروشد. یا منتقل هم اگر نشده ولایتی بر آن ندارد. مثل وکیل مثلاً یا ولی ای، این چیزها نیست. این را می خواهد سؤال بکند. «فالغاية في الحقيقة هي أنّ يحصل العلم بأنّ المبيع ملك الغير» غایت درحقیقت این است که علم حاصل بشود. یعنی آنچه حضرت فرموده مادامی که نمی داند. یعنی اگر می داند اشکال دارد. چه چیز را می داند؟ می داند ظلماً گرفته. نه، می داند مال او نیست. این، این ملاک است.

می‌داند مال او نیست. و ولایت و این‌ها هم ندارد. «فالغایة فی الحقیقة هی أن یحصل العلم» برای مشتری «بأن المبیع» این مبیع ملک غیر است. ملک این آقایی که دارد، این عاملی که دارد به من می‌فروشد نیست. «سواءً من الجهة المذكورة»، خب این‌که این ملک دیگری است، از جهتی باشد که در روایت ذکر شده که «ظلم فیہ احد»، یا «أم من جهة أنه انتقل إليه بعقد فاسد» یا به‌خاطر این‌که این متاع به عقد فاسدی به او منتقل شده، این هم مسئله بلد نبوده، خیال کرده مال ایشان است. «وسواءً كان الفساد من جهة البیع الغرری»، یک بیع غرری بوده، ثمن درست توی آن معلوم نبوده که بیع غرری می‌شود وقتی ثمنی درست معین نباشد بیع غرری می‌شود. «أم من جهة عدم نفوذ تصرفاته بعنوان عامل السلطان». یا این‌که نه، به‌خاطر این‌که این عامل سلطان بوده و شارع قبول ندارد شخص اعتباری را. از این جهت است. حضرت می‌فرمایند که تا مادامی که نمی‌دانی که این در ملک او نیست اشکال ندارد. حالا چه جور نمی‌دانی؟ در صدد بیان این مسئله نیست که کجاها هست، کجاها نیست. که ما بگوییم آره، این‌جا معلوم می‌شود که ملک این آقا نیست چون عامل است یا بگوییم ملک او بوده و از جهت این‌که ظالم است اشکال دارد.

س:...

ج: نه، اطلاق ندارد.

س: در مقام بیان ...

ج: نه، مقام بیان نیست. خصوصیات که چه جور می‌شود ملک کسی نباشد که، حضرت می‌فرماید همین که ملکش نبود، آن ...، تا نمی‌دانی که ملکش نیست می‌توانی ...

س:؟؟ ظلم نکرده؟

ج: نه، ولو، به ظلم کار ندارد. ولو کلمه ظلم را حضرت آورده ولی ظلم موضوعیت ندارد. طریقت دارد. درست یک مصداق است. به تناسب این‌که این آقا مثلاً ... مصداق است. یعنی می‌خواهد حضرت بفرماید وقتی نمی‌دانی که ملکش نیست یعنی احتمال می‌دهی ملکش باشد. همین‌که نمی‌دانی ملکش نیست لا بأس. اما حالا از چه جهت ملکش نیست؟ در مقام این نیست. از چه جهت ملکش هست؟ در مقام این نیست.

صغریاتش را به جای دیگر دارد احاله می‌دهد. جواب مسئله‌ای که دارد این‌جا می‌گوید، این‌که کجا ملک کسی هست، کجا ملک کسی نیست، حضرت درصدد بیان این‌جهت نیست این‌جا. آن را باید بروی از خارج بفهمی. پس این‌جا این مسئله را دارد جواب می‌دهد. همین‌که می‌دانی ملکش، این‌که نمی‌دانی ملکش نیست اشکال ندارد. درست؟ اما حالا کجا ضوابط این‌که ملکش باشد، ملکش نباشد کجا است، این روایت درصدد بیان او نیست.

س: فکر کنم قاعده ید را دارد این‌جا ...

ج: بله؟

س: قاعده ید؟؟ که ملک؟؟

ج: نه؛ معلوم نیست که عامل یا قاعده ید داشته باشد. از کجا؟ اگر استدلال آن بود، تقریب اول بود بله. این حرف می‌گوید نه، اصلاً امام درصدد این حرف‌ها نیست. امام می‌خواهد بفرماید هر جا نمی‌دانی ملک او نیست این‌جا اشکالی ندارد. خب ...

س: حاج آقا ببخشید؛ ...

ج: و سواء، این را بخوانم. «أَم من جهة عدم نفوذ تصرفاته بعنوان عامل السلطان لذلك» بله، عامل سلطان، لذلك به خاطر این احتمال «لا يستفاد من الحديث نفوذ تصرفات الدولة وعمالها». خود دولت و عمال دولت را ما نمی‌توانیم از این روایت به خاطر این مناقشه‌ی ثانیه به‌دست بیاوریم. خب این اجازه بدهید من این تقریب ثانی هم بگویم. چون زمینه‌هایش آماده شده، دیگه فردا نخواهیم تکرار کنیم.

تقریب ثانی این است که ببینید؛ که آقا، این‌که آمده این آقا دارد سؤال می‌کند. حیث سؤالش را برده روی این‌که این ظالم است. حیث سؤالش را نبرده روی این‌که عمال است. اگر سؤالش این بود که از عمال می‌شود خرید یا نه؟ خب آن‌جوری سؤال می‌کرد. «سواء كان ظالماً أم غير ظالم». اشکالش معلوم می‌شود چیه. توی ذهنش پس بوده که از عمال اشکال ندارد بما آنه عمال، اشکال اگر هست این است که این عمال کج است. ظلم می‌کند. اموال مخلوط است، معلوم نیست. درست؟ پس بنابراین توی ذهن سائل چون سؤالش را، مصبّ

سؤالش را چی قرار داده؟ این که یظلم، چون مصبّ سؤال و عامل ظالم قرار داده نه اصل عامل، معلوم می‌شود توی ذهنش این بوده که توی اصل عامل بودن اشکال ندارد. معامله با اصل عامل می‌شود کرد. امام هم که او را تقریر کرده، نفرموده بابا اصلاً این صرف نظر از ظلمش عامل بودنش اصلاً نمی‌گذارد معامله صحیح باشد. امام این جوری نفرموده. پس این تقریب بعدی این است که ما از تقریر اما ما فی الذهن السائل استفاده بکنیم. این التبع؟؟ از آن تقاریر قبل است این تقریب. می‌فرماید: «التقريب الثاني ظاهر الحديث اختصاص منع الاشترء بالمال المأخوذ ظلماً و عنوة» اختصاص دارد منع اشترء به چی؟ به مالی که ظلماً و عنوةً أخذ شده. «و هذا يقتضى صحة المعاملات التي يجريها السلطان و عماله بهذا العنوان مع سائر الناس» این اقتضاء می‌کند صحت معاملاتی که سلطان و عمال به این عنوان؛ یعنی به عنوان سلطان بودنشان، به عنوان عمال بودنشان با مردم انجام می‌دهند. «وإلا فلو كانت هذه المعاملات باطلة» اصل این معاملات بالمره صرف نظر از ظلم باطل بود و این‌ها حق نداشتند اصلاً معامله بکنند بالذات. صرف نظر از ظلمشان «لم يختص منع الاشترء بالمأخوذ ظلماً» این اختصاص به آن نداشت. «وكان من اللازم ضم الأموال المحصلة بتلك المعاملات». و لازم بود که امام علیه‌السلام آن اموال هم اضافه کنند. بفرمایند چی؟ «فيقال ما لم يعلم أنه ظلم فيه أحداً أو اشترء السلطان أو عامله من الناس». این جوری بگوییم. بگوییم آن‌هایی که ظلم کرده یا آن اموالی که از مردم خریده، و در اثر معاملات به دست آورده، هیچ‌کدام این‌ها را شما نمی‌توانی بخری. این جوری باید بفرماید. حالا که آن را نفرمودند. فقط هم سائل روی ظلم ترکیز کرده، هم امام علیه‌السلام فقط به ظلم جواب دادند، معلوم می‌شود عامل بودن، سلطان بودن اشکال ندارد. آن مانع نیست. پس از این روایت شریفه به این تقریب می‌توانیم استفاده کنیم. مناقشه‌اش چیه؟

مناقشة التقريب الثاني: «المناقشة الثانية في التقريب الأول ترد على هذا التقريب أيضاً فلا يتم». آن مناقشه‌ی دومی که آن‌جا کردیم می‌گویند که این‌جا هم با این تقریب هم، روی این تقریب هم وارد می‌شود. آن مناقشه چی بود؟ گفتیم که نظر این آقا به این است که این مالک نیست. این آقا مالک نیست. به جهات دیگرش کار ندارد. کجا می‌شود گفت مالک است کجا می‌شود گفت مالک نیست، درصدد بیان این جهت نیست. آن

ضوابطش را باید از خارج بروی یاد بگیری. این روایت در مقام این است که سائل می‌خواهد بگوید اشتراء از عاملی که می‌دانیم مالک نیست، یعنی می‌دانیم نه، نمی‌دانیم مالک است یا مالک نیست. حضرت فرمود آن‌که نمی‌دانی که مالک نیست، او اشکالی ندارد. آن‌هایی که می‌دانی مالک نیست، آن اشکال دارد. حالا کجا باید بدانی؟ کجا نباید بدانی؟ ضوابطش چیه؟ آن‌ها را دیگه حضرت در مقام جواب دادن به آن‌ها نیست. و با تقیه هم اتفاقاً خوب جور در می‌آید این، امام جواب دیپلماسی دادند. اما آن‌که نمی‌دانی اشکال ندارد. اما حالا کجا باید بدانی؟ شاید یک جای دیگر می‌گویند آقا، هر چی این‌ها می‌گویند باطل است. آن‌ها یک مسائل دیگری است. پس بنابراین این‌جا با توجه به این جهت باز می‌گوییم تقریب ثانی هم که می‌گوییم امام آن‌ها را بیان نفرمودند؛ درصدد بیان آن جهات نبودند که بیان بفرمایند که شما می‌گویید عطف باید می‌کردند امام. امام درصدد این بودند که این‌جا یک جواب اجمالی فعلاً بدهند به این آقا، چون امام هم بگویند معامله با این‌ها باطل است فلان، این‌جوری فلان، این خودش خلاف تقیه است خیلی دیگه، اما امام می‌فرمایند آن‌که نمی‌دانی اشکال ندارد که. اما حالا کجا باید بدانی؟ کجا نباید بدانی؟ مسئله‌اش چیه؟ ضابطه‌اش چیه؟ فرمولش چیه؟ آن را باید بروی یاد بگیری. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهیرین.

پایان